

Theme 6 (Advertising and Consumer Issues)

181. Advertising: the activity or business of advertising things on television, in newspapers etc.

صنعت تبلیغات

*The impacts of **advertising** on children have become an area of focus in these years.*

اثرات تبلیغات روی کودکان یک مسئله مهم در این سالها شده است.

*a career in **advertising***

شغلی در صنعت تبلیغات

نکته: advertising "صنعت تبلیغات" است و غیرقابل شمارش اما advertisement به معنی آگهی و تبلیغ است و می تواند جمع شود.

182. Exaggerated: emphasized

اغراق شده

*The danger had been greatly **exaggerated**.*

در بزرگی خطر بسیار زیاد اغراق شده بود.

*One of the main features of advertisements is giving products an **exaggerated** account.*

یکی از مهمترین مشخصه های تبلیغات بزرگنمایی آن است.

نکته 1: به املای کلمه advertisement توجه کنید بعضی از زبان آموزان آنرا اشتباه می نویسند: advertisement
نکته 2: give an account of something یا give something a ... account یعنی توضیحی یا توصیفی از چیزی دادن. درحالت دوم می توانید از یک صفت در جای خالی استفاده کنید که در مثال از صفت exaggerated استفاده شده است.

183. Attribute: a quality or feature, especially one that is considered to be good or useful:

صفات خوب

*What **attributes** should a good product have?*

یک محصول خوب باید چه صفاتی داشته باشد؟

*Advertisers tend to stress those **attributes** of a product that are likely to be valued by young consumers, while playing down others.*

تبلیغات چپان سعی می کنند بر روی صفاتی از یک محصول تاکید کنند که محتملاً برای مشتریان جوان ارزش دارند، و این درحالی است که صفات دیگر را بی اهمیت جلوه می دهند.

نکته: عبارت play down the importance/significance of something به معنی "کم اهمیت جلوه دادن چیزی است" و متضاد آن play up می باشد.

The White House spokeswoman tried to play down the significance of the event.

184. Susceptible to: likely to suffer from a particular illness or be affected by a particular problem

در معرض چیزی بودن

*Young viewers are **susceptible to** the effects of a commercial, leading directly to their buying decisions.*

تماشاچیان جوان در معرض یک تبلیغ هستند که مستقیماً منجر به تصمیم آنها برای خرید می شود.

*Older people are more **susceptible to** infections.*

افراد پیر بیشتر در معرض عفونت هستند.

185. Branded: a branded product is made by a well-known company and has the company's name on it

مارکدار (همیشه بعد از آن اسم می آید)

*Children are more concerned with a particular label and **branded** products than adults.*

کودکان بیش از بزرگسالان بیشتر درگیر یک لیبل خاص و یا محصولات مارکدار هستند.

186. Take something into consideration: to remember to think about something important when you are making a decision or judgment.

چیزی را در نظر گرفتن

*Young adults seldom **take into consideration** the function and practical values of those products.*

جوانان به ندرت عملکرد و ارزش عملی محصولات را در نظر می گیرند.

*We will **take your recent illness into consideration** when marking your exams.*

ما مریضی اخیر شما را در نمره دادن به امتحانات شما در نظر می گیریم.

187. To grab someone's attention: to get someone's attention

توجه کسی را جلب کردن

*The book is full of good ideas to **grab** your students' **attention**.*

کتاب پر از ایده های خوب برای جلب کردن توجه دانشجویان است.

*As children grow up, they will make better judgments about those tactics advertisers use to **grab** their **attention**.*

وقتی کودکان بزرگ می شوند، آنها قضاوت بهتری نسبت به تکنیک هایی که تبلیغات چپان برای جلب کردن توجه شان بکار می برند، خواهند داشت.

188. Receptive to: willing to consider new ideas or listen to someone else's opinions

پذیرای...

*Adults are less **receptive to** attention-grabbing advertising messages.*

بزرگسالان کمتر پذیران پیام های جذاب تبلیغات هستند.

*a workforce that is **receptive to** new ideas*

نیروی کاری که پذیرای ایده های جدید است

189. Liable for: legally responsible for the cost of something

مسئول...

*People who are **liable for** income tax at a higher rate...*

افرادی که مسئول بالا رفتن مالیات بر درآمد هستند...

*Advertising is **liable for** children's impulsive purchases.*

صنعت تبلیغات مسئول خریدهای بدون فکر بچه هاست.

نکته 1: to be liable to یعنی "احتمال داشتن" خصوصاً وقتی پس از آن یک فعل طبیعی و یا رفتاری باشد.

The car is liable to overheat on long trips.

نکته 2: وقتی می گوئیم کسی یا چیزی Impulsive است یعنی ناگهان و بدون در نظر گرفتن ریسک کاری را انجام می دهد.

Rosa was impulsive and sometimes regretted things she'd done.

190. Misguided: misled

گمراه شده

Children in this way are **misguided** to make a purchase.

کودکان بدین ترتیب برای خرید کردن خود گمراه می شوند.

Don't be **misguided** by the attractive messages of advertisements.

با پیام های جذاب تبلیغات گمراه نشوید.

191. Manipulate someone to do something: to make someone think and behave exactly as you want them to, by skilfully deceiving or influencing them.

کسی را برای انجام کاری یا رفتاری اغوا کردن.

Advertising is criticised on the grounds that it can **manipulate** consumers to follow the will of the advertiser.

صنعت تبلیغات به خاطر اینکه می تواند مشتریان را به پیروی کردن از خواست تبلیغ کنندگان اغوا کند مورد انتقاد قرار می گیرد.

He was one of those men who **manipulated** people.

او یکی از مردانی بود که مردم را اغوا کرد.

نکته: به جای "بخاطر اینکه" می توانید از ترکیب On the grounds that استفاده کنید.

192. Turnover: the rate at which a particular kind of goods is sold

میزان فروش

Advertising guarantees the high **turnover rate** of the manufactured goods.

تبلیغات درصد بالای فروش کالاهای تولیدی را تضمین می کند.

193. Inferior: not good, or not as good as something else

کم کیفیت

With advertising, consumers can easily distinguish **inferior** products from quality.

با تبلیغات، مشتریان می توانند به راحتی محصولات کم کیفیت را از محصولات باکیفیت تمییز دهند.

Inferior health-care facilities

امکانات بهداشتی کم کیفیت.

194. Be vulnerable to something: someone who is vulnerable can be easily harmed or hurt

آسیب پذیر

*An existing brand is **vulnerable** to any new entrant.*

یک برند موجود نسبت به برند تازه وارد آسیب پذیر است.

*Babies **are** extremely **vulnerable** to infections.*

نوزادان نسبت به عفونت ها بسیار آسیب پذیر هستند.

195. Impulsive: someone who is impulsive does things without considering the possible dangers or problems first

کسی که بدون فکر و آنی تصمیم می گیرد

*Banners, signs, flags and other visuals turn shoppers into **impulsive** buyers.*

بنرها، علائم، پرچم ها و دیگر آیتم های بصری، مشتریان را به خریداران آنی تبدیل می کنند.

*She's so **impulsive** - she saw the house for the first time and said she'd buy it straight away.*

او بسیار بی فکر و آنی است - او خانه را برای اولین بار دید و بی درنگ آن را خرید.

196. Dominate: to control someone or something or to have more importance than other people or things

چیره شدن

*Despite boosting the sales of a product or service, advertising cannot make any product or service **dominate** the market.*

علیرغم بالا بردن فروش یک محصول یا خدمات، تبلیغات نمی توانند باعث شوند یک محصول به بازار چیره شوند.

*The industry is **dominated** by five multinational companies.*

صنایع تحت سیطره پنج کمپانی چندملیتی هستند.

197. Promotion: an activity intended to help sell a product, or the product that is being promoted

تبلیغ محصول

*Advertising is well-known as a method of **promotion**.*

تبلیغات به عنوان متدی برای بالا بردن فروش یک محصول شناخته شده است.

*a winter sales **promotion***

تبلیغ فروش زمستانی

نکته:

Sale به معنی "فروش" بوده و اسم است (هم مفرد است و هم جمع می شود). مثلاً می گوییم:

The use and sale of marijuana is illegal.

Sales of automobiles are up this year.

وقتی می خواهیم بگوییم چیزی را "در زمان حراج خریدم" باید از حرف اضافه in استفاده کنیم، یعنی In a sale.

Sell فعل است و به معنی فروختن استفاده می شود. گذشته و قسمت سوم این فعل sold است.

Sales هم به معنی "میزان فروش" است.

Britain's retail sales (=all the things sold to the public in shops) jumped 3.2 percent in April.

198. Soar: to increase quickly to a high level

افزایش دادن، افزایش یافتن

*Advertising is the main tool for **soaring** sales of some products and services.*

تبلیغات مهمترین وسیله برای بالا بردن فروش برخی محصولات و خدمات هستند.

*The price of petrol has **soared** in recent weeks.*

قیمت سوخت در چند هفته اخیر افزایش یافته است.

199. Target: to make something have an effect on a particular limited group or area

هدف قرار دادن

*The advertisement was designed to **target** a mass audience.*

تبلیغات برای هدف قرار دادن مخاطبین زیادی طراحی شده بود.

***Targeting** the buyers that are doubtful of worried about health, advertisers encourage them to think that they are threatened by health problems.*

با هدف قرار دادن مشتریانی که نگران سلامتی شان هستند، تبلیغات چنان آنها را تشویق می کنند که چنین فکر کنند آنها با مشکلات سلامتی تهدید می شوند.

نکته: همانطوریکه می بینید این فعل به این معنی نیاز به حرف اضافه ندارد.

200. Disregarding: ignoring

صرفنظر از

*The audience expects an immediate positive outcome – **disregarding** other solutions.*

مخاطبین انتظار دارند – صرفنظر از راه حل های دیگر، یک نتیجه مثبت آنی داشته باشند

*We got to the airport in time – **disregarding** the tickets we got because of passing red lights.*

ما صرفنظر از جریمه هایی که به خاطر رد کردن چراغ قرمز گرفتیم، به موقع به فرودگاه رسیدیم.

201. Best-seller: a popular product, especially a book, which many people buy

پرفروش

*His new book went straight to number one on the **best-seller** list.*

کتاب جدید او مستقیم به مقام اول لیست پرفروش ها رسید.

*Advertising also creates a **best-seller** image for a newly-marketed product.*

تبلیغات همچنین یک تصویر از پرفروش بودن را برای یک محصول تازه وارد به بازار ایجاد می کنند.

202. Tempt: to try to persuade someone to do something by making it seem attractive

وسوسه کردن

*The audience is **tempted** to buy the product in the hope that they can become participants of a fad.*

مخاطبین وسوسه می شوند محصول را به امید آنها نیز بخشی از شرکت کنندگان یک مد شوند بخرند.

*It would take a lot of money to **tempt** me to quit this job.*

پول زیادی لازم است تا من وسوسه شوم این شغل را ترک کنم.

203. Spur: to encourage someone or make them want to do something

کسی را تشویق کردن

*They might not actually need to make purchases, but advertising **spurs** them to do so.*

آنها ممکن است واقعا نیاز نداشته باشند چیزی را بخرند، اما تبلیغات آنها را تشویق می کنند این کار را انجام دهند.

*The coach who **spurred** him on to Olympic success.*

مربی که او را تشویق کرد تا به موفقیت در المپیک برسد.

204. Stay alert: giving all your attention to what is happening, being said etc

هوشیار بودن

*People should **stay alert** to the influence advertising has on their decision making.*

مردم باید در مورد تاثیری که تبلیغات بر روی تصمیم گیری آنها دارد هوشیار باشند.

*Taking notes is one of the best ways to **stay alert** in lectures.*

نوت برداشتن یکی از بهترین روش های هوشیار بودن در سخنرانی هاست.

205. Acquisitive: wanting to have and keep a lot of possessions

مال اندوز

*We live in a materialistic society and are trained from our earliest years to be **acquisitive**.*

ما در یک جامعه مادی گرا زندگی می کنیم و از اولین سالهای عمل یاد گرفته ایم که مال اندوز باشیم.

*It is normal for children to be very **acquisitive**.*

برای کودکان عادی است که مال اندوز باشند.

206. Keep up with: try to have the same new, impressive possessions that other people have

چشم و هم چشمی کردن، سعی در رسیدن به کسی

*Today, we spend the whole of our lives **keeping up with** our neighbors and our family.*

امروزه ما همه زندگی مان را بر روی این می گذاریم که خودمان را به همسایه ها و خانواده مان برسانیم.

*Jack's having trouble **keeping up with** the rest of the class.*

جک مشکل دارد که خودش را به بقیه کلاس برساند.

نکته: اصل این اصطلاح keep up with the Joneses است که در نوشته ها معمولاً به جای the Joneses از کلمات

دیگر استفاده می شود.

207. Affluent: having plenty of money, nice houses, expensive things etc

ثروتمند، غنی

*It is not only **affluent** societies that people are obsessed with the idea of buying new things.*

فقط در جوامع ثروتمند نیست که مردم درگیر ایده خرید چیزهای جدید هستند.

*As people become more **affluent**, so their standard and style of living improves.*

با پولدارتر شدن مردم، سبک و استاندارد زندگی آنها نیز بهتر می شود.

208. Consumer goods: goods that people buy for their own use, rather than goods bought by businesses and organizations

کالاهای مصرفی

Consumer goods are desirable everywhere.

کالاهای مصرفی امروزه همه جا طرفدار دارند.

The internal market for consumer goods was too small.

بازار داخلی برای کالاهای مصرفی خیلی کوچک بود.

نکته: توجه داشته باشید که کلمه goods به معنی "کالاهای فروشی" همیشه به صورت جمع به کار می روند و به معنی مفرد از آنها نمی توان استفاده کرد. در حال مفرد می توانید از product به همین معنی استفاده کنید. از ترکیب های معروف دیگر این کلمه می توان به موارد زیر اشاره کرد:
Industrial goods (کالاهای صنعتی) – *Manufactured goods* (کالاهای تولیدی)
Household goods (کالاهای مصرفی در خانه) – *Electrical goods* (کالاهای برقی)

209. Set out to do something: to start doing something or making plans to do something in order to achieve a particular result

کاری را با منظور خاصی شروع کردن

Modern industry deliberately sets out to create new markets.

صنایع مدرن از روی عمد بازارهای جدید را شروع می کنند.

Salesmen who deliberately set out to defraud customers

فروشنده گانی که عمداً شروع به کلاهبرداری از مشتریان می کنند.

210. Last: to continue to exist, be effective, or remain in good condition for a long time.

دوام آوردن

Gone are the days industrial goods were made to last forever.

آنروزها که کالاهای صنعتی طوری ساخته می شدند که برای همیشه کار کنند رفته اند.

This good weather will not last.

این هوای خوب دوام نخواهد آورد.

211. Built-in obsolescence: when a product is designed so that it will soon become unfashionable or impossible to use and will need replacing.

از مد افتادگی برنامه ریزی شده

"Built-in obsolescence" means goods are made to be discarded in a short period of time.

از مد افتادگی برنامه ریزی شده یعنی کالاها طوری ساخته می شوند که در مدتی کوتاه دور انداخته شوند.

نکته: هدف از یادگیری این کلمه و کلمات مشابه این است که عبارات و اصطلاحاتی به روز را بیاموزید. استفاده از این عبارات در Speaking و Writing نشان می دهد تا چه حد شما درگیر مطالب و عبارات روز هستید.

212. Replacement: when you get something that is newer or better than the one you had before

تعویض، جایگزین

No sooner have you acquired this year's model than you are thinking about its replacement.

هنوز مدل امسال را نخریدید که باید به فکر جایگزین آن باشید.

They asked Barbara to stay on until they could find a suitable replacement for her.

او از باربارا خواست تا وقتی یک جایگزین مناسب برای او پیدا شود بماند.

نکته: عبارت No sooner ...than ... یعنی هنوز کاری انجام نشده کار دیگر انجام میشود. مثلا:

No sooner had he sat down than the phone rang.

هنوز نشسته بود که تلفن زنگ زد.

توجه داشته باشید که جمله اول در این عبارت باید به صورت invert شده (سئوالی) باشد.

213. The brain drain: a movement of highly skilled or professional people from their own country to a country where they can earn more money

فرار مغزها

New recruiting tactics have led to the brain drain.

تکنیک های جدید استخدامی باعث بوجود آمدن فرار مغزها شد.

There has been a major brain drain of senior staff.

موج فرار مغزهای کارمندان عالی رتبه وجود داشت.

214. Customer Services: the part of a company or business that deals with questions, problems etc that customers have.

خدمات مشتری

Good customer service is the lifeblood of any business.

خدمات خوب مشتری نیروی حیاتی هر تجارتی است.

Customer service is the provision of service to customers before, during and after a purchase.

خدمات مشتری عبارت است تمهید خدمات به مشتریان قبل، در حین و پس از یک خرید.

نکته 1: وقتی می گوئیم چیزی lifeblood است یعنی بسیار مهم است.

Communication is the lifeblood of a good marriage.

نکته 2. کلمه Purchase در حالت اسم به معنی "عمل خرید" و یا خود "کلای خریداری شده" است. در حالت فعل هم می توانید از این کلمه دقیقاً به جای buy استفاده کنید.

215. After-sales service: help that a company gives to customers in the period after they have bought a product, for example repairing any faults in the product or giving advice on how to use it

خدمات پس از فروش

After-sales service refers to the service a customer is entitled to after purchasing something.

خدمات پس از فروش به خدماتی گفته می شود که پس از خرید چیزی مشتری مستحق آن است.

216. Unsatisfied: not pleased because you want something to be better.

ناراضی

Unsatisfied consumers

مشتریان ناراضی

*If the customer is **unsatisfied** with their purchase for any reason, they may get a refund or replacement.*

اگر یک مشتری از خرید خود به هر دلیلی ناراضی باشد، ممکن است پول خود را پس گرفته و یا آنرا با چیزی دیگر تعویض کند.

نکته 1: حرف اضافه این کلمه with است. مثلاً unsatisfied with یعنی ناراضی از.

نکته 2: توجه کنید که کلمه dissatisfied نیز دقیقاً به همین معنی استفاده می شود.